

شیخ المشایخ اوّل

حضرت شیخ معروف کرخی

رهنمای طریقت علوی، دربان دربار رضوی، جناب معروف کرخی قدس الله سرّه. کنیه آن جناب ابومحفوظ و نام معروفش همان معروف است. موطن پدری و مولدش کرخ یکی از محلات مشهور بغداد است. پدر وی بنابر اختلاف اقوال فیروز یا فیروزان یا علی^{علیه السلام} نام داشته است. پدر و مادر وی نصرانی بوده‌اند، از این رو در طفولیت وی را به معلمی ترسا سپردند. معلم طبق رویه خود وی را به تثلیث خواند و به نام اب و ابن و روح القدوس به وی تسبیح آموخت. وی بر معلم انکار آورد که نی خدا واحد است. معلم سخت کتکش زد. او از مکتب گریخت ولی به خانه نرفت و مدت‌ها آواره و ناپیدا بود. والدینش از فقدانش متأسف و آرزو می‌کردند معروف برگردد، بر هر دینی می‌خواهد باشد، حتی می‌گفتند اگر برگردد، بر هر دینی باشد ما هم با وی موافقت می‌کنیم. آن جناب پس از آنکه بر دست حضرت علی بن موسی الرضا (ع) به اسلام مشرف و تلقین توبه یافت، به خانه پدر برگشت و درب خانه بزد. پدرش پس از ملاقات و استشار از مراجعت وی، گفت: بر چه دینی هستی؟ گفت: بر دین اسلام و پدر و مادرش نیز به اسلام گرویدند.

حضرتش در ابتدا مدتی با شیخ داود طائی مصاحبت داشت و مشغول ریاضت بود تا به افتخار دربانی خانه حضرت رضا (ع) مفتخر آمد و تا آخر عمر قرین این افتخار بود و عاقبت هم سر بر در آستانه مبارک جان داد. به این قسم که در سنه دویست هجری عده‌ای از شیعیان خراسان به قصد زیارت و تشرّف حضور حضرت رضا (ع) بر در خانه آن حضرت جمع بودند و پس از اخذ اجازه شرفیابی از کثرت شوق و ولع به حالت هجوم وارد منزل شدند. جناب شیخ معروف که در آن زمان پیرمرد و ضعیف و بر باب خانه ایستاده بود بر اثر فشار و ازدحام جمعیت دچار شکستگی استخوان پهلو گردیده و از آن صدمه به زودی رحلت فرمود. مدفن آن حضرت بغداد است.

تولد آن جناب ضبط تواریخ نیست ولی رحلت حضرتش سنه دویست یا دویست و چهار هجری ضبط شده است. از مدت حیات نیز ذکری در جائی نشده است. امام و پیشوا و مولای وی حضرت علی بن موسی الرضا (ع) است.

معاصرین آن جناب از عرفا:

۱- شیخ داود طائی،

۲- شیخ بلخی شقیق،

۳- بشر حافی،

۴- ابوتراب نخشبی،

۵- ذوالنون مصری،

۶- ابوهاشم صوفی،

۷- حاتم اصمّ که با اغلب مصاحبه و یا امکان مصاحبه داشته است.

از خلفاء و امراء: عبدالله مأمون خلیفه عباسی، فضل بن سهل وزیر ایرانی مأمون، طاهر بن الحسین مشهور به ذوالیمینین.

از علماء و فقها:

۱- یحیی بن اکتّم کوفی،

۲- مالک بن انس،

۳- واصل بن عطاء بن کسائی نحوی معروف.

مأذونین ارشاد که از طرف وی به اجازه دستگیری مفتخر شده‌اند:

۱ - خلیفه الخلفاء و جانشین وی جناب شیخ سرّی سقطی؛

۲ - ابراهیم بن عیسی؛

۳ - محمد بن سوار؛

۴ - ابواسحق صیاد.

علو مرتبه وی به حدی بود که از وی چهارده سلسله طریقت منشعب شده که به سلاسل معروفیه مشهورند:

۱ - مولویه؛

۲ - سهروردیه؛

۳ - نوربخشیه؛

۴ - معنویه؛

۵ - نعمت اللّهمیه؛

۶ - ذهبیه کبرویه؛

۷ - ذهبیه اغتشاشیه؛

۸ - بکتاشیه؛

۹ - رفاعیه؛

۱۰ - نقشبندیه؛

۱۱ - جمالیه؛

۱۲ - قونویه؛

۱۳ - قادریه؛

۱۴ - پیر حاجات.

جانشین و خلیفه وی شیخ سرّی سقطی است.

اینک که به آخر ترجمه آن جناب رسیدیم تیمناً شطری از فرمایشات آن حضرت گفته می‌شود: در تذکره گوید که شیخ معروف فرمود که صوفی اینجاء^[iii] مهمان است و تقاضای مهمان بر میزبان جفاست. مهمان باید که با ادب باشد، منتظر باشد، نه متقاضی. یکی از شیخ نصیحتی خواست فرمود: *اِحْدَرُ أَنْ لَا يَرَاكَ اللَّهُ إِلَّا فِي زِي الْمَسَاكِينِ*^[iii]. *سُئِلَ مَعْرُوفٌ عَنِ الْمَحَبَّةِ. قَالَ: الْمَحَبَّةُ كَيْسَتْ مِنْ تَعَلُّمِ الْحَقِّ أَنَّمَا هُوَ مِنْ مَوَاهِبِ الْحَقِّ وَفَضْلِهِ*^[iv]. و فرمود: جوانمردی در سه چیز است: یک؛ وفای بی‌خلاف. دوم؛ ستایش بی‌وجود. سوم؛ عطای بی‌سؤال. و فرمود: علامت اولیاء خدا آن است که فکر ایشان در خدای و قرار ایشان با خدای و شغل ایشان در راه خدای بود. و فرمود: طلب بهشت بی‌عمل گناه است، و انتظار شفاعت بی‌نگاهدشت سنت نوعی غرور، و امید به رحمت در نافرمانی جهل و حماقت است. و گفت: تصوّف گرفتن حقایق و گفتن دقایق و نومیدی از آنچه در دست خلائق است. و فرمود: زبان از مدح نگاه دارید چنانکه از ذمّ. از وی سؤال کردند که به چه چیز دست یابیم بر طاعت. فرمود: بدانکه حبّ دنیا از دل بیرون کنید که اگر آهنگ چیزی در دل شما پدید آید هر سجده که کنید آن چیز را کنید.

و نیز شمه‌ای از کرامات آن حضرت آورده می‌شود: در تذکره آورده است که روزی آن جناب با جمعی از صحابه در راهی می‌رفت، به عده‌ای از جوانان رسیدند که به لهو و لعب و فسق مشغول بودند. چون اصحاب و شیخ گذشته به لب دجله رسیدند، اصحاب عرض کردند: یا شیخ دعا کن که خدای این فستاق را غرقه کند تا شومی منقطع شود. فرمود: دستها به دعا بردارید. سپس رو به آسمان کرده، عرض کرد: الهی چنانکه در دنیا عیش آنان خوش کردی در آن جهان هم عیش خوش

روزیشان کن. اصحاب متعجب شدند که ما سرّ این دعا ندانستیم. فرمود: تأمل کنید تا سرّ آن دریابید. هم در آن وقت جوانان رباب بشکستند و شراب بریختند و با گریه به محضر شیخ آمده، بر پایش افتاده و توبه نمودند. شیخ فرمود که دیدید مراد همه بدون غرق حاصل شد. شیخ سرّی گفت: روز عیدی شیخ معروف را دیدم که هسته خرما بر می‌چیند. گفتم شیخا اینها را چه می‌کنی؟ فرمود: کودکی یتیم دیدم که گریه می‌کرد که یتیمم و چون سایر کودکان جامه نو ندارم. هسته خرما بر می‌چینیم که بفروشم و برایش جوز بخرم که بازی کرده دلش خوش شود، گفتم اجازه ده من این مهم انجام دهم. اجازه داد، من کودک را به خانه بردم و جامه نو پوشاندم و شاد کردم در حال نوری در دل من پیدا شد، و حالم بگردید و بسا سرّ که بر من هویدا گردید.

ii - ظاهراً فیروز یا فیروزان نام قبل از اسلام وی بوده و نام علی را بعد از اسلام برای خود اختیار کرده است.

iii - شاید منظور از کلمه «اینجا» عالم ملک باشد که صوفی نباید عرض حاجت کند، بلکه باید دهانش از تقاضا بسته باشد که:

می‌شناسم من گروهی زاولیا که دهانشان بسته باشد از دعا

صوفی فقط باید منتظر عنایت باشد. یا مقصود از «اینجا» حضور مرشد، مخصوصاً در حلقه ذکر باشد که صوفی باید به کلی خواست خود را حواله و موکول به خواست مرشد بدارد که او هرچه مصلحت بداند بخواهد.

iiii - حذر کن از اینکه ترا خداوند جز در هیئت مساکین ببیند.

v - از معروف از محبت سؤال شد. فرمود: محبت از آموزش حق بر بندگان نیست بلکه از عطایای حق و تفضلات اوست.